****

[**www.iran57.com**](http://www.radioazadegan.com/Akhbare%20Rooz%20Apr%202016/www.iran57.com)

**زنانِ پرچمدار اول ماه مه۱۸۸۷**

**شهناز نیکوروان**

لوسی پارسونز ، فعال کارگری ِرادیکال،‌ ‌آنارشیست و روزنامه نگار امریکایی برای رهایی طبقه کارگر از زیر یوغ سرمایه‌داری در قرنی مبارزه کرد که کارگران از کمترین حقوق اولیه برخورداربودند. او تمام زندگیش را وقف آرمان‌ها،‌ ‌منافع طبقاتی خود و هم طبقه‌ای‌هایش کرد و تمام زندگی طولانی و پیچیده خود را برای بهبود شرایط کاری و سازماندهی کارگران علیه ستمگران اختصاص داد.

او به لحاظ سیاسی و به خاطر شرایط آن زمان جامعه امریکا،‌ ‌یکی از اولین فعالان کارگری بود که برای رفع تبعیض علیه اقلیت‌های نژادی و کسب حق رای برای زنان نیز مبارزه‌ می‌کرد. بسیاری معتقدند در زمانی که حتی آمریکایی‌های رادیکال اعتقاد داشتند که جایگاه زن در خانه است، لوسی احساسات نژادپرستانه و جنسیتی را به چالش کشید. در اواسط سال‌های ۱۸۷۰، لوسی پارسونز در بسیاری از سازمان‌های سیاسی فعالیت می‌کرد، از جمله حزب کارگری سوسیالیست. (SLP)‌ ‌او بعدا رادیکالتر شد و به انجمن بین المللی کارگران که یک سازمان آنارشیستی بود پیوست. این سازمان معتقد بود که دولت باید از بین برود، سرمایه‌داری پایان یابد و این اهداف باید با هر وسیله ضروری به انجام برسد.

لوسی پارسونز به عنوان فعال کارگری آنارشیست و نویسنده در جامعه کارگری یک ونیم قرن پیش امریکا شهرت دارد اما اطلاعات کمی در باره‌ ‌زندگی شخصی او موجود است.‌ ‌ بعضی از گزارش‌ها نشان‌ می‌دهد که‌ ‌او متولد ۱۸۵۳ در دوران جنگ داخلی امریکا در‌ ‌تگزاس است.‌ ‌لوسی یک امریکایی افریقایی یا طبق گفته خودش بومی امریکایی و مکزیکی است. او ادعا‌ می‌کرد علت رنگین بودن پوستش،‌ ‌میراث مکزیکی بودنش است.‌‌ ‌احتمالا والدین او برده بوده‌اند و او در طول زندگی خود،‌ ‌به منظور پنهان کردن ریشه‌های نژادیش در جامعه نژادپرست امریکا،‌‌ برای حفظ جان خود، ‌بارها نام خانوادگی خود را تغییر داد و اغلب از نام لوسی گونزالس استفاده‌ می‌کرد. ‌نزدیک به سال ۱۸۷۰،‌ ‌در حالی که با یک برده سابق به نام الیور گاتینگز زندگی‌ می‌کرد، با آلبرت پارسونز ملاقات کرد، دیداری که به ازدواج‌ ‌آنها منجرشد.‌ این ‌ازدواج ‌احتمالا غیرقانونی بوده،‌ ‌چرا که در آن زمان، قوانین ناعادلانه ممنوعیت ازدواج یا همزیستی سفیدپوستان و اعضای نژادهای دیگر، مانع ازدواج‌ها رسمی افراد با نژادهای مختلف بود.‌ ‌او و لوسی به این دلیل بارها تهدید به مرگ شدند.‌ ‌آلبرت پارسونز،‌ ‌یک سرباز سابق و یک فعال سیاسی بود و این‌ ‌ازدواج اشتیاق لوسی را که خود زنی مبارز بود،‌ ‌برای مبارزه افزایش داد‌ ‌تا جایی که چند سال بعد ،‌ ‌درگیر مبارزه کارگری در شهر شیکاگو بود.‌ ‌

در سال ۱۸۷۲،‌ ‌در حالی که جنوب در حال تصویب‌ ‌قوانین سرکوبگرانه تبعیض نژادی‌ ‌جیم کرو (قوانین ایالتی نژادپرستانه سفیدپوستان) بود،‌ ‌لوسی و آلبرت مجبور شدند به دلیل‌ ‌فعالیت‌های سیاسی تگزاس‌ ‌را ترک کنند.‌ ‌آلبرت سرسختانه ‌علیه نژادپرستی و آگاهی بخشی به سیاه پوستان مشغول به کار شد و به این دلیل نژادپرستان به‌ ‌پای او شلیک کردند و تهدیدش کردند که او را زجرکش خواهند کرد.‌ ‌

لوسی و آلبرت در سال ۱۸۷۳ وارد شیکاگو شدند،‌ ‌جایی که آلبرت به سرعت کار خود را به عنوان یک چاپگر در تایمز شروع کرد.‌ ‌در این زمان پیدا کردن کار برای مردم در سرتاسر کشور دشوار بود،‌ ‌مخصوصا در شهرهای صنعتی مانند شیکاگو،‌ ‌زیرا اقتصاد کشور به رکود وکسادی‌ ‌افتاده بود که میلیون‌ها نفر را بیکار کرده بود.‌ ‌تصویب قانون کار سال ۱۸۶۴ به شرکت‌های آمریکایی اجازه می‌داد تا کارگران مهاجر را به کار بگیرند.‌ ‌ارتش بزرگی از کارگران غیر ماهر در شیکاگو رشد کرد که باعث‌ ‌کاهش دستمزدها شد.‌ ‌با این حال،‌ ‌جمعیت کارگری به واسطه آشنایی و گرایش به ایدئولوژی سوسیالیسم و آنارشیسم ‌رادیکال شده بود.‌

‌در تابستان سال ۱۸۷۷ یکی از بزرگترین حملات کارگری در تاریخ آمریکا در پاسخ به کسادی اقتصاد رخ داد.‌ ‌کارگران راه آهن در سرتاسر کشور برای اعتراض به کاهش حقوق و دستمزد توسط شرکت راه آهن بالتیمور اوهایو دست به اعتصاب سراسری زدند.‌ ‌در ماه جولای این اعتصاب به شیکاگو سرایت کرد ،‌ ‌جایی که کارگران راه آهن یک جنگ مبارزه طلبانه طبقاتی به راه انداختند.‌ ‌کارگران به ستوه آمده برای دفاع از خود و دفع خشونت پلیس با واژگون کردن موتورها و ماشین‌ها راه‌های حمله پلیس را بسته بودند و به جنگ تن به تن با پلیس‌هایی پرداختند که تلاش‌ می‌کردند اعتصابیون را پراکنده و اعتصاب را شکست دهند. دامنه خشونت هر لحظه بیشتر و بیشتر‌ می‌شد. آلبرت یکی از کسانی بود که برای بیش از ۲۵ هزار نفر جمعیت سخنرانی‌ می‌کرد و کارگران را تشویق میکرد برای دستیابی به خواسته‌های‌شان از روش‌های غیرخشونت آمیزی استفاده کنند و بهانه ای برای سرکوب کارگران به پلیس‌ ندهند،‌ ‌سخنان آلبرت باعث اعتماد بسیاری از کارگران ومردم شد واین کمک کرد تا او در خط مقدم جنبش آنارشیستی در شیکاگو قرار بگیرد.

آلبریت به دلیل دخالت در سازماندهی کارگران،‌ ‌از کار خود در چاپ تایمز اخراج شد و در چاپ شیکاگو مشغول به کار شد.‌ ‌لوسی برای حمایت از خانواده خود و همچنین برای درگیر شدن بیشتر و بیشتر در کارهای سیاسی، یک فروشگاه لباس باز کرد و با دوستش لیزی سووانک، میزبان نشست اتحادیه کارگران پوشاک بین المللی زنان (ILGWU) شد.‌ ‌

همزمان که ‌لوسی و آلبرت پارسونز در بسیاری از سازمان‌های سیاسی در شیکاگو‌ فعالیت‌ می‌کردند،‌ ‌از جمله حزب کارگران ایالات متحده و حزب کارگر سوسیالیست (SLP‌)، لوسی‌ ‌مقاله‌هایی برای پشتیبانی از طبقه کارگر در نشریه سوسیالیست این حزب‌ می‌نوشت و در مورد مسائل زنان مانند حق رای،‌ ‌برای اتحادیه‌های کارگری صحبت می‌کرد.‌ ‌در اوایل دهه ۱۸۸۰،‌ ‌لوسی پارسونز حتی بیشتر رادیکال شد.‌ ‌او به انجمن بین المللی کارگران، پیوست که یک سازمان آنارشیست بود و اعتقاد داشتند دولت باید از بین برود و سرمایه داری پایان یابد. آنها معتقد بودند‌ ‌که برای رسیدن به این اهداف از هر وسیله‌ی لازم،‌ ‌از جمله خشونت،‌ ‌می شود استفاده کرد.

لوسی برای بسیاری از نشریات رادیکال،‌ ‌از جمله «سوسیالیست و هشدار»،‌ ‌هفتگی آنارشیستی می نوشت که توسط انجمن بین المللی کارگران منتشر (IWPA)( nternational Working People’s Association ) منتشر‌ می‌شد.‌ ‌او در مقالاتش ترحم کمی نسبت به‌ ‌کارفرماهایی داشت که دستمزد کمی به کارگران پرداخت‌ می‌کردند.‌ ‌در یکی از  معروف‌ترین مقالاتش،‌ ‌”به سرخپوستان”،‌ ‌از “تبلیغ از طریق عمل” دفاع‌ می‌کرد،‌ ‌فلسفه‌ای اعتقاد داشت  تنها با اقدام مستقیم خشونت‌آمیز یا تهدید با استفاده از چنین اقداماتی،‌ ‌در نهایت‌ ‌کارگران به خواسته‌های خود می‌رسند.‌ ‌او اغلب در مقایسه با همسرش «خطرناکتر» بود،‌ ‌زیرا او از باورهایش در مورد حقوق فقرا چنین سخن می گفت.‌ ‌لوسی نیز به عنوان یک زن مبارز و رادیکالی که از پذیرش نقش یک زن خانه دار اجتناب‌ می‌کرد،‌ ‌همواره تهدید‌ می‌شد.

در سال ۱۸۸۶،‌ ‌دولت تلاش شدیدی برای سرپوش گذاشتن بر فوران آتشفشان خشم کارگران انجام داد.‌ ‌مردم در سرتاسر کشور به مقاومت و اعتراض گسترده در برابر شرایط کاریشان و خلع سلاح فعالیت‌های اتحادیه خود توسط مقامات پرداختند.‌ ‌در سراسر ایالات متحده،‌ ‌مردم خواستار هشت ساعت کار روزانه شدند و اعلام کردند: “چه قطعه‌کاری کنی، چه کار روزانه ساعات کار را کم کن و دستمزدت را اضافه”.‌ ‌اول ماه مه به عنوان تاریخ شروع حرکت رسمی برای هشت ساعت کار در روز انتخاب شد. استراتژی این بود: “کارگران هشت ساعت بدون کاهش دستمزد کار‌ می‌کردند و اگر با‌ ‌این میزان دریافتی مخالفت‌ می‌شد،‌ ‌اعتصاب‌ می‌کردند.” در نتیجه،‌ ‌۳۵۰هزار کارگر در سراسر کشور‌ ‌برای شرکت در یک اعتصاب عمومی دست از کار کشیدند.‌ ‌چهل هزار کارگر در شیکاگو شورش کردند و گردبادی از فعالیت‌های رادیکال ایجاد کردند که رهبران برجسته‌ی رادیکالی مانند لوسی پارسونز را متقاعد کرد که این کشور برای انقلاب توده ای کارگران آماده است.

در سوم ماه مه،‌ ‌اعتصاب در شیکاگو،‌‌ ‌پلیس به روی تعدادی از اعتصابیون غیرمسلح آتش گشود و اعتصاب به خشونت کشیده شد.‌ ‌بسیاری از اعتراض‌کنندگان زخمی و چهار نفر کشته شدند.‌ ‌در اعتراض یه این کشتار و خشونت پلیس فعالان رادیکال محلی،‌ ‌جلسه ای را در میدان “های مارکت” در مرکز شهر شیکاگو سازماندهی کردند.‌ ‌تعداد زیادی از کارگران و مردم برای شنیدن سخنرانی تجمع کرده بودند‌ ‌به رغم این که‌ ‌شهردار شیکاگو ظاهر شد و گزارش داد که این رویداد صلح آمیز بوده است.،‌ ‌بعد از اینکه شهردار آنجا را ترک کرد،‌ ‌ارتش عظیم پلیس به سمت جمعیت حرکت کرد و به آنها دستور داد که پراکنده شوند.‌ ‌در طی سردرگمی و هیاهوی جمعیت،‌ ‌فردی ناشناس، بمبی را به میان جمعیت پلیس انداخت و یک افسر کشته شد،‌ ‌در مقابل پلیس،‌ ‌به بهانه هرج و مرج‌ ‌آنارشیست‌ها و رادیکال‌ها،‌ ‌شهر را به آتش کشید و بدین ترتیب این روز یادآور‌ ‌یکی از بدترین موارد نقض حقوق شهروندی ایالات متحده شد.

پیامد آن،‌ ‌روزهای غم انگیزی بود،‌ ‌زیرا تقریبا هر آنارشیست و سوسیالیستی در شهر دستگیر و بازداشت شد.‌ ‌بسیاری از نشریات آنارشیست رادیکال غیرقانونی و تعطیل شد.‌ ‌پلیس خانه‌ها،‌ ‌سالن‌های دیدار و دفاتری را که حامیان برجسته جنبش هشت ساعته در آن زندگی و کار سیاسی‌ می‌کردند،‌ ‌ بدون حکم مورد مورد حمله قرار داد.‌ ‌اسکار نای،‌ ‌آدولف فیشر،‌ ‌آگوست اسپایس،‌ ‌لوئیس لینگ،‌ ‌مایکل شواب،‌ ‌ساموئل فیلدن،‌ ‌کارانگل  ‌دستگیر‌ ‌شدند،‌ ‌در حالی که بسیاری از این مردان در زمان اعتصاب در میدان “های مارکت” نبودند.‌ ‌آلبرت همسر لوسی‌ ‌هرچند که در آن روز حتی در آنجا‌ ‌نبود اما‌ ‌یکی از هشت مرد متهم به بمب گذاری بود.‌ ‌او تا زمان محاکمه اول پنهان شد اما‌ ‌پس از آن‌ ‌به دادگاه رفت و در کنار رفقایش نشست.‌‌ ‌پس از آنکه آلبرت خود را به پلیس تحویل داد،‌ ‌محاکمه ادامه یافت.‌ ‌در اکتبر سال ۱۸۸۷،‌ ‌پس از یک محاکمه طولانی نا‌عادلانه،‌ ‌به مرگ محکوم شدند.‌ ‌۴ نفر حلق آویز شدند؛ یک مرد در حالی که در زندان بود،‌ ‌خودکشی کرد،‌ ‌دو نفر به حبس ابد محکوم شدند و یک نفر به ۱۵ سال حبس محکوم شد و تازه در این زمان درخواست تجدید نظر پذیرفته شد.

لوسی برای سخنرانی‌های قدرتمندش در ماه مه سال ۱۸۸۶ در میدان “های مارکت” شیکاگو در میان کارگران‌ ‌اعتصابی شناخته شده بود،‌ ‌او به عنوان یکی از رهبران رادیکال بسیار قدرتمند،‌ ‌اثرگذار بود.‌ ‌در طول این دوره،‌ ‌لوسی تحت نظارت مستمر پلیس بود.‌ ‌او با این سوء ظن که او محل سکونت شوهرش را‌ می‌داند،‌ ‌دستگیر شد.‌ ‌اگر چه مقامات به لوسی به عنوان یک تهدید‌ می‌نگریستند،‌ ‌ولی هیچ وقت به توطئه در بمب گذاری متهم نشد.‌ ‌منطق مقامات این بود که شانس یک زن متهم به قتل و دریافت مجازات اعدام بیش از حد شکننده است و اگر یک زن در دادگاه با مردان محاکمه شود،‌ ‌شانس اینکه مردان چنین حکمی دریافت‌ می‌کنند،‌ ‌کاهش‌ می‌یابد.‌ ‌اعتقاد به این‌ ‌که زنان قادر به انجام چنین اقدامات افراطی و ستیزه جویانه باشند،‌ ‌وجود نداشت.‌ ‌لوسی،‌ ‌با دو احساس خشم و غرور،‌ ‌که شوهرش برای اعتقاداتش به آنارشیسم می‌میرد،‌ ‌مبارزه کرد،‌ ‌او مبارزاتی را برای آگاه کردن کارگران و مردم به راه انداخت و با سفر به اقصی نقاط کشور،‌ ‌به افشاگری در مورد محاکمه ناعادلانه و‌ ‌همچنین جمع‌آوری کمک‌ ‌برای خانواده کارگران زندانی پرداخت.‌ ‌در همه جا پلیس مسلح ،‌ ‌ورود لوسی را به سالن‌های سخنرانی ممنوع میکرد.

“صبر کن . . .‌ ‌سازماندهی کن”

لوسی در تلاش‌های سخت خود برای نجات جان‌های محکوم شده،‌ ‌با نبرد دیگری نیز مواجه شد که این یکی در صفوف خود جنبش کارگری بود.‌ ‌رهبری شوالیه‌های کارگری،‌ ‌گروهی که بیش از ده سال به آن تعلق خاطر داشت،‌ ‌موضع محکمی علیه فعالین “های مارکت” گرفت.‌ ‌ترنس پودری،‌ ‌رهبر شوالیه‌ها،‌ ‌رویکرد منفعلانه‌ای‌ ‌نسبت به مبارزه کارگری آن‌ ‌زمان داشت.‌ ‌او با اعتصاب مخالف بود،‌ ‌و اغلب اعضای گروه خود را که از ابزار اعتصاب و اعتراض برای به دست آوردن خواسته‌های خود استفاده‌ می‌ کردند،‌ ‌دلسرد‌ می‌کرد.‌ ‌علاوه بر این،‌ ‌او شدیدا مخالف‌ ‌روند رو به رشد جنبش کارگری به سمت رادیکالیسم بود.‌ ‌پودر علیه متهمین “های مارکت” ایستاد.‌ ‌با وجود آنکه لوسی دریافت که حمایت شوالیه را ندارد ،‌ ‌اما‌ ‌به سخنرانی‌های خود ادامه داد.‌ ‌علاقه مردم به ماجرای “های مارکت” بیشتر و بیشتر شد و باعث شهرت لوسی بین کارگران و مردم شد.‌ ‌با این حال،‌ ‌تلاش‌های لوسی،‌ ‌دادگاه‌های فرماندار ایلینوی را تحت فشار سیاسی قرار نداد تا از اعدام رهبران کارگری جلوگیری کند،‌ ‌اگرچه به طور ضمنی، تمام شواهد علیه آنها بود.‌ ‌چهار مرد در تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۸۸۷ اعدام شدند.‌ ‌لوسی دو فرزندش را برای آخرین بار برای دیدار با‌ ‌پدرش برد،‌ ‌اما او همراه با بچه‌هایش دستگیر شد،‌ ‌او را لخت کردند و برهنه با فرزندانش در سرما در سلول تا زمانی نگه داشتند که حلق آویز کردن شوهرش تمام شد.‌ ‌او در حالی که اشک‌هایش‌ ‌جاری بود،‌ ‌به خود قول داد که همچنان به مبارزه با بی عدالتی ادامه دهد.

پس از اعدام آلبرت،‌ ‌لوسی در فقر زندگی‌ می‌کرد و فقط هشت دلار در هفته از سوی انجمن کمک و پشتیبانی پیشگامان دریافت‌ می‌کرد،‌ ‌گروهی که تشکیل شده بود تا از خانواده‌های شهیدان “های مارکت” و سایر کسانی که‌‌ ‌به علت‌ ‌حمایت از حقوق کارگران محروم شده بودند،‌ ‌حمایت کند.‌ ‌لوسی دو سال بعد دختر جوانش را نیز در اثر بیماری از دست داد.‌ ‌

مبارزات جدید

به زودی وابستگی‌های لوسی به جناحی از تشکل‌های کارگری‌ ‌دوباره تغییر کرد.‌ ‌جناح‌هایی در جنبش کارگری تصمیم گرفتند به انتخابات آینده سال (۱۸۹۰) واکنش نشان دهند.‌ ‌بسیاری تصمیم گرفتند برای اقدامات اصلاح‌طلبانه سازماندهی کنند و از حزب دموکرات حمایت کنند و رای کارگران را در این مسیر هدایت کنند.‌ ‌لوسی به شدت با این سیاست جدید مخالفت کرد. او احساس‌ می‌کرد که پس از موفقیت در انتخابات ۱۸۸۷ و اصلاحات این جنبش را تضعیف‌ می‌کند و همکاری با احزاب سرکوبگر،‌‌ ‌به عذابی برای احزاب مستقل کارگری تبدیل خواهد شد.

مواضع لوسی برای مبارزه و دفاع از حقوق کارگران ناشی از آگاهی طبقاتی‌اش بود و سیستم سرمایه داری را عامل تمام مشکلات و فقر کارگران‌ می‌دید و سرکوب کارگران را مساله فردی نمی دید، بلکه آن را ناشی از تضاد منافع سرمایه با کار‌ می‌دانست. از این رو،‌ ‌او با اصلاحات درون دولت موجود، ‌که در آن ثروتمندان هنوز بر طبقه کارگر تسلط داشتند،‌ ‌مخالفت کرد. در۱۸۸۸-۱۸۸۹ در شیکاگو هنگامی نهادهای اقتصادی شهر سعی‌ می‌کردند کارگران را نسبت به اصلاحات لیبرال‌ها خوش‌بین کنند، او همچنان به آگاه کردن کارگران‌ می‌پرداخت. بعضی از نمایندگان این نهادهای اقتصادی سعی‌ می‌کردند با نمایندگان کارگران ملاقات و در مورد مسائل مربوط به مشاغل مشورت نمایند، اما لوسی همچنان پرسشگر و منتقد‌ این اقدامات را به اندازه کافی موثر نمی دانست چرا که معتقد بود این نظام اجتماعی، فاصله طبقاتی‌ ‌را حفظ کرده و هنوز یک‌ ‌نظام طبقاتی است.

در اکتبر ۱۸۸۸ لوسی‌ ‌برای سخنرانی در اتحادیه‌ ‌سوسیالیست‌ها انگلستان به لندن رفت. در بازگشت،‌ ‌مبارزه برای آزادی بیان را در پیش گرفت، مبارزه ای که امنیت او را به خطر انداخت. او آزادی بیانی را که در انگلستان وجود داشت با سرکوب آزادی بیان در ایالات متحده مقایسه‌ می‌کرد. نیروهای دولتی از طریق فشار و دستگیری،‌ ‌به طور مداوم سعی داشتند تلاش‌های او را برای سخنرانی و فروش جزوه‌های آنارشیستی در خیابان، خنثی کنند. او احساس می‌کرد که مبارزه برای آزادی بیان اهمیت اساسی دارد و از اینکه دیگران با همان تعهد و جدیت در این زمینه مبارزه نمی‌کردند، احساس سرخوردگی‌ می‌کرد.‌ ‌حتی پس از قانونی که قاضی تامی در سال ۱۸۸۹ تصویب کرد که آنارشیست‌ها نیز حق آزادی بیان دارند،‌ باز هم  در طول زندگی خود، برای این حق به مبارزه مداوم با نیروهایی پرداخت که مایل به سکوت او بودند.

تا سال ۱۸۹۰،‌ ‌ ‌با توجه به افزایش تکنولوژی و مقیاس صنعتی محل کار،‌‌اتحادیه گرایی‌ ‌که لوسی و آلبرت به شدت درگیر آن بودند، ‌شاهد شکست‌های بزرگی بود.‌ ‌لوسی با استفاده از پارامترهای جدید برای مبارزه کارگری،‌ ‌اهمیت گسترش بین‌المللی جنبش کارگری را درک کرد.‌ ‌در سال ۱۸۹۱،‌ ‌لوسی با لیزی هولمس(Lizzy Holmes) شروع به انتشار “آزادی”،‌ ‌ماهنامه انقلابی انارکیستی-کمونیستی،‌ ‌کردند ،‌ ‌در مقالات این نشریه،‌ ‌او اعلام کرد که مبارزات‌ ‌عمده کارگری‌ ‌سال ۱۸۹۲،‌ ‌از جمله در کارخانه‌های فولادسازی در پنسیلوانیا و معادن نقره ای کور دالین،‌ ‌آیداهو به این معنی است که انقلاب در حال آمدن است.‌ ‌در این سال‌ها شرایط کارگران بدتر شد و واحدهای تولیدی بزرگ بسته شدند و میلیون‌ها نفر بیکار شدند. در سال ۱۸۹۴،‌ ‌کارگران پولمن پس از اخراج، اعتصاب کردند. در ابتدا، بایکوت‌ها (اعتصاب به همراه بایکوت خرید از مغازه‌ها و…) تحت رهبری یوجین دبس و اتحادیه راه آهن آمریکا موفقیت آمیز بود، هر چند در پایان با سازش رئیس اتحادیه گورو کلوئلند عقیق ماند. برای لوسی موفقیت در این مبارزه نمونه دیگری از قدرت کارگران و برآمدن انقلاب بود.‌ ‌در طی این مدت،‌ ‌لوسی مشتاقانه با مهاجران غیرقانونی (کسانی که که حق رای نداشتند)، در زیر سرکوب‌های‌ ‌شرکت ذغال سنگ(Spruce Valley Coal Co)درحال گفتگو بود. با ارتش بیکارانی (Coxey’s army )که‌ ‌درحال آماده شدن برای راهپیمایی در واشنگتن بودند و در جریان اعتصاب کامیون رانان، با رانندگان کامیون شیکاگو که خرید از مفازه‌های ایالت را بایکوت‌ ‌کرده بودند، صحبت‌ می‌کرد.

شکاف در جنبش‌ها

رابطه لوسی با جنبش آنارشیستی همیشه مبهم بود.‌ ‌او به دلیل عضویت در انجمن بین المللی کارگران (IWPA (International Working People’s Association) و یکی از نویسندگان نشریه آنارشیستی، به عنوان یک آنارشیست شناخته می‌شد،‌ ‌ برچسب خطرناکی که حزب کارگری سوسیالیستی (SLP)‌که نسبت به انجمن بین المللی کارگران خصومت داشت، قبلا به او زده بود.‌ ‌از آنجا که آلبرت برای جنبش آنارشیستی جان باخته بود،‌ ‌لوسی برای آنارشیسم فداکاری‌ می‌کرد.‌ ‌با این وجود،‌ ‌دهه ۱۸۹۰ شاهد شکل‌گیری شکاف عمیقی بین خود و دیگرانی می دید که در این جنبش بود،‌ ‌به ویژه ‌در مورد مفاهیم انتزاعی آنارشیستی که ایما گدمن در مقالاتش در آن زمان منتشر‌ می‌کرد.‌ ‌اکثر این بحث‌های آنارشیستی بر روی موضوع “عشق آزاد” متمرکز شده بود.‌ ‌لوسی معتقد بود که ازدواج و خانواده به طور طبیعی در زندگی انسانی وجود دارد و از انتشار مقالات آنارشیستی این چنینی انتقاد‌ می‌کرد.‌ ‌سخنرانی‌های او در مقابله با این گونه مباحث که او احساس‌ می‌کرد خیلی کمتر از کار مستقیم علیه سرکوب سرمایه داری اهمیت دارد،‌ ‌او را از دیگر رهبران آنارشیست جدا کرد. کمی بعد، ‌لوسی با یک تغییر جهت عمده از آنارشیسم به سوی اتحادیه های کارگری، به تاثیرگذارترین بنیانگذار اتحادیه”‌کارگران صنعتی جهان” (IWW) تبدیل شد، رهبری که با رای کارگرها انتخاب شده بود.‌  ‌بار دیگر در سال ۱۹۰۵ لوسی شروع به انتشار “آزادی” کرد،‌ ‌این نشریه‌ توسط اتحادیه کارگران صنعتی جهان منتشر‌ می‌شد و دفترش در شیکاگو بود.‌ ‌از طریق این رسانه،‌ ‌او موضع خود را در مورد مسائل دیگرِ زنان نیز مطرح‌ می‌کرد،‌ ‌از حق زن برای طلاق،‌ ‌ازدواج مجدد و دسترسی به حق کنترل تولد (جلوگیری از بارداری) حمایت‌ می‌کرد.‌ ‌او به طور مرتب در این نشریه، یک ستون را به معرفی زنان معروف و تاریخ‌ ‌طبقه کارگر اختصاص داده بود. او یکی از تنها دو نماینده زن (دیگری مادر جونز بود) در میان ۲۰۰ مردی بود که در مجمع اتحادیه کارگران صنعتی جهان شرکت داشتند و تنها زنی بود که صحبت کرد. در ابتدای سخنرانی‌اش از زنان با عنوان “بردگان ِبردگان” نام برد و بدین ترتیب در واقع  به مساله اصلی‌ای اشاره کرد که او را بیش از هر چیز آزار داده بود و از نمایندگان اتحادیه کارگران صنعتی جهان خواست تا برای دست‌یابی به حقوق برابر برای زنانی مبارزه کنند که دستمزدشان پایین‌تر از پایه حقوق اتحادیه است.

از سال ۱۹۰۷ تا ۱۹۰۸،‌ ‌دوره‌ی بحران اقتصادی،‌ ‌لوسی به سازماندهی کارگران در برابر گرسنگی و بیکاری پرداخت.‌ ‌در سان فرانسیسکو،‌ ‌لوسی و اتحادیه‌کارگران صنعتی جهان، مسوولیت کمیته بیکاری را بر عهده گرفتند و بیکاران را سازماندهی می کردند. آنها دولت را برای شروع‌ ‌ پروژه های عمومی و اشتغال‌زایی تحت فشار قرار دادند. امتناع دولت سان‌فرانسیسکو از تأیید این کمیته موجب راهپیمایی ده هزار نفر شد ‌که زنان بیکار در صف نخست آن بودند.‌ ‌موفقیت لوسی در سازماندهی تظاهرات علیه گرسنگی در شیکاگو در ژانویه سال ۱۹۱۵،‌ ‌فدراسیون کارگری آمریکا،‌ ‌حزب سوسیالیست، ‌و “خانه جیم‌هال آدامز” (مکان‌هایی که به گرسنگان غذا می‌دادند) را برای شرکت در تظاهرات گسترده در روز ۱۲ فوریه،‌ ‌تحت فشار قرار داد.‌ ‌دو هفته پس از این تظاهرات،‌ ‌دولت با تمرکز بر روی سیاست رفع گرسنگی و بیکاری در مناطق مهاجرین، سیاهپوستان و…، شروع به برنامه‌ریزی و اجرایی کردن این برنامه ها محله به محله و شهر به شهر کرد.

در سال ۱۹۲۵ ‌لوسی که احساس می‌کرد جنبش آنارشیستی هیچ آینده‌ای ندارد چرا که دیگر فعالانه مردم را به سمت انقلاب حرکت نمی دهد، شروع به کار با حزب تازه تاسیس کمونیست کرد.‌ ‌اگرچه او تا سال ۱۹۳۹ رسما به حزب نپیوست اما با حزب ارتباط داشت و‌ اعتقاد داشت که آنها با آگاهی طبقاتی به سوی انقلاب حرکت‌ می‌کنند.‌ ‌لوسی طی سال‌های بعد با حزب کمونیست و کمیته‌های بین‌المللی دفاع از کارگران کار کرد و همان‌گونه که سوگند خورده بود،‌ ‌علیه فاشیسم و ستم طبقاتی مبارزه کرد.‌ ‌لوسی از طرف حزب کمونیست به فعالیت و سازماندهی و گسترش دیدگاه‌های کمونیستی در مناطقی پرداخت که امریکایی-افریقایی‌ها در آن زندگی‌ می‌کردند و علیه بی‌دادگاه‌ها به مبارزه پرداخت.

 لوسی پارسونز ‌تا زمان مرگش با اعتقاد به مبارزه با ستم‌ همچنان فعال بود.‌ ‌او در ماه فوریه ۱۹۴۱،‌ ‌در یکی از آخرین اقدامات مهم خود،‌ ‌برای الهام بخشیدن به جمعیت ‌در ‌هاروستر بین‌‌المللی سخنرانی کرد.‌ سرانجام ‌لوسی پارسونز در ۷ مارس سال ۱۹۴۲،‌ ‌در سن ۸۹ سالگی،‌ ‌در یک آتش سوزی به قتل رسید.‌ ‌جورج مارکتال،‌ ‌عاشق او،‌ ‌نیز روز بعد در اثر صدماتی که در تلاش برای نجات لوسی دیده بود،‌ ‌جان خود را از دست داد.‌ ‌برای اضافه کردن به این تراژدی،‌ ‌کتابخانه لوسی شامل ۱۵۰۰ جلد کتاب در رابطه با جنس،‌ ‌سوسیالیسم و آنارشیسم،‌ ‌به همراه همه مقالات شخصی‌اش،‌ ‌به طور اسرارآمیزی به سرقت رفت.‌ ‌نه اف.بی.آی و نه پلیس شیکاگو به ایروینگ آبرامز، ‌که برای نجات کتابخانه آمده بود، اعلام نکردند که اف.بی.آی قبلا همه کتاب‌های او را مصادره کرده است.‌ ممانعت از آزادی‌های بنیادین مانند آزادی بیان‌ ‌که لوسی در طول زندگی‌اش به آن مشغول بود،‌ ‌همچنان در مرگ او نیز ادامه داشت،‌ ‌زیرا مقامات باز هم سعی کردند این زن رادیکال را با سرقت آثارش،‌ پس از مرگش نیز ‌محکوم به سکوت کنند.

گرچه لوسی پارسونز در طول عمر خود وابسته به گروه‌های مختلفی بود،‌ اما در ‌سیاست و اعتقادات فردی همچنان متمایز و مصالحه ناپذیر باقی مانده بود.‌ ‌او زنی بود که مبارزه طبقاتی‌ می‌کرد و برای تغییر نظام سرکوب‌گرانه سرمایه‌داری، هرگز به کمتر از انقلاب راضی نبود.‌ ‌لوسی با تمرکز دقیق بر آگاهی طبقاتی،‌ ‌ابتدا مبارزه را با کارگران شروع کرد و دیدگاه‌های مربوط به جنسیت و نژاد را با یک مبارزه بزرگ‌تر در هم آمیخت.‌ ‌از آنجا که او زن عمل و گفتار قوی بود، فرهنگ حاکم و سازمان‌های وابسته به سرمایه‌داری سعی داشتند صدای منحصربه فرد او را سرکوب کنند،‌ ‌و اغلب از او صرفا به عنوان یک بیوه بی‌خانمان نام می‌بردند. ‌ ‌با این حال،‌ ‌میراث هفتاد سال مبارزه او تا به امروز با ما زحمتکشان است‌ تا مبارزات مشابه را الهام ببخشد.

منابع :

https://www. zinnedproject. org/materials/lucy-gonzales-parsons/

https://www. iww. org/history/biography/

کانون مدافعان حقوق کارگر